

قدری استراحت کردیم دو ساعتی که خوابیدیم از خواب برخاستیم بازرقیم گردش در تیراندازی تفنگ زیادی به نشانه انداختیم دو تا رقیق بود که متصل میچرخیدند فخر الملك عرض کرد اگر زدید يك اشرفی تقدیم میکنم بهمان تیر اول زدیم و نذر را بردیم نشانه هارا اغلب زدیم چهار تخم مرغ بود که میچرخید و روی هوا آویزان هر چهار تارا با گوله زدیم و افتادند جمعیت زیادی بودند همینکه میزدیم دست میزدند و تحسین و اظهار خوشوقتی میکردند بعد آمدیم بالا چائی خوردیم و رقیق حمام همان حمامی است که سال قبل دیده بودیم دوشی داشت چیزیکه علاوه کرده بودند يك حوض مثل کشتی بود زیرش عمده داشت که هیچ لازم نداشتیم رقیق زیر دوشی خودمان را شستیم آمدیم بیرون باز خیلی گردش کردیم وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان بودند در گاری که جلو دکانهاست که پیرا سال هم گردش میکردیم باز گردش کردیم قدری جاقو و کار دو اسباب خریدیم بعد رقیق بالاتر گردش کردیم و برگشتیم به منزل دهنه موزیکی از ابي نال از جانب دولت آمده بودند جلو عمارت موزیک زدند فخر الملك شمس الملك عين السلطان در حضور بودند اظهار التفاتی بانها کردیم بعد همینطور صحبت میکردیم ناصر همیون آمد الحمد لله شب خوبی گذشت یکساعت به نصف شب مانده شام خوردیم و خوابیدیم

§ — § (یکشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی) § — §

صبح از خواب برخاستیم و رقیق پائین اول تنها بودیم میرزا ابرهیم خان دکتربود شروع کردیم بخوردن آب چهار نصفه گلاس متدرجاً آب خوردیم فاصله هر نصفه گیلای يك ربع ساعت است که باید آب خورد و راه رفت بعد فخر الملك و ندیم السلطان و مهندس الممالک آمدند ندیم السلطان روزنامه خواند صحبت میکردیم بعد امین حضرت آمد قدری که راه رقیق صدق الدوله آمد بعد آمدیم بالا چائی خوردیم قدری هم کاغذ بطهران نوشتیم بعد نماز خوردیم و قدریم مشق حساب کردیم عکاس باشی راهم روانه کردیم رفت به پاریس بعضی فرمایشات باوشده بود انجام بدهد بعد استراحت کردیم و بقدر دو ساعتی هم خوابیدیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم میخواستیم برویم دیتل عرض کردند کالسکه حاضر است آمدیم پائین دیدیم کالسکه حاضر نیست رقیق به تیراندازی چند تیر تفنگ انداختیم تا کالسکه حاضر شد وزیر دربار فخر الملك موثق الدوله نظر آقا خوان سالار شمس الملك ناصر همیون امیر بهادر جنگ سیف السلطان بصیر السلطنه در رکاب بودند رقیق به دیتل پیرا سال دیتل را دیده بودیم ده مختصری بود حالا دو برابر پیرا سال شده است دوسه هتل خیلی خوب ساخته اند چشمه که دیده بودیم همان است و چند دکان هم پهلوی او ساخته و اضافه کرده اند اینجا هم تیراندازی کوچک بود رقیق تیراندازی کردیم بقول عوام تفنگ ما چله افتاده بود هر چه انداختیم زدیم خیلی هم حوصله مان تنگ شد . بعد آمدیم توی گاری برای چائی خوردن دستخط احوال پرسی بجناب اشرف اتابک اعظم نوشتیم دادیم حسن خان مؤید خلوت برد خودمان هم سوار شدیم و آمدیم منزل راه خیلی با صفا بود در وسط راه پیاده شدیم اتومبیل زیادی



❁ مکان اسب در کدکوه ل که همه ویرم علیحصر اقدس هانوی محبة برانداری تشریف فرما میشدند ❁



﴿ مکانی است در کنتز کوبیل که همه روزها اعلی حضرت اقدس هایونی بجهت تیراندازی تشریف فرما میشوند ﴾

آمدند گذشتند يك اتومبیل خیلی تند آمد و گذشت . بعد سوار شدیم و آمدیم در بین راه دیدیم صدق الدوله
باشاهزاده ناصر الممالک دست همد یگرا گرفته سر بالا پیاده میبندد حقیقتاً صدق الدوله از نوکرهاى
خوب ما است چیزی که خوشم می آید این است که بی رضای ما هیچ کاری نمیکند و عاقل هم هست . خلاصه آمدیم
منزل رفیق جناب اشرف اتابك اعظم را دیدیم پایش بهتر بود بعد آمدیم پائین باز خیلی راه رفیق و رفیق توی چن ها
گردش کردیم یاد ایام گذشته را میکردیم بانظر آقا صحبت میکردیم از ارامنه آذربایجان و غیره . بعد آمدیم
منزل باز يك قنجان چائی خوردیم ساعت هفت و نیم شام خوردیم در سر شام جواب نامه امپراطور اطریش را
وکیل الدوله آورد امضا کردیم در ساعت هشت رفیق به تاتر همان تاتر پیر ارسال است که دیده بودیم کمدی بود
چندان خوشمان نیامد در اکت دویم برخاستیم آمدیم منزل چون شب دوشنبه بود آقا سید حسین آمد روضه
خواند و بعد خوابیدیم

— * * * دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی * * * —

صبح برخاستیم نماز خواندیم دعاها مان را خواندیم و رفیق پائین چهار نصفه گیلان آب خوردیم و گردش کردیم تا
آخر پارک رفیق جناب اشرف اتابك اعظم هم امروز احوالش بهتر بود آمدیم بالانهار خوردیم چند تلگراف از طهران
رسیده بود ملاحظه نمودیم دکتر ادکاک تازه از لندن آمده بود بحضور رسید دکتر لندی و میرزا ابراهیم خان بحضور
آمدند بعد فخر المملک آمد روزنامه نوشت مهندس الممالک هم قدری روزنامه اروپ خواند ندیم السلطان آمد درس
هامان را مذاکره نمودیم دو تاجمه چاپ آورده بودند از پاریس یکی را وزیر دربار و یکی را ندیم السلطان خریدند
اسباب آهن و پولاد تراشی هم آورده بودند معلوم نشد که عکاسی برای مافر ستاده یا مال کیست تا معلوم شود بعد
بقدر نیم ساعت استراحت کردیم از خواب که برخاستیم سوار شدیم وزیر دربار موثق الدوله و امیر بهادر جنگ
همراه بودند با وزیر دربار صحبت میکردیم رفیق از تبه بالا که وسطش مسطح بود اطرافش جنگل خیلی با صفا سردی
آنجا بود اسباب درو آورد تماشا کردیم چرخى است که بدو اسب بسته اند نشینی داشت که در و گروى او نشسته
بود و چند داسی در جلو داشت که در کمال سهولت درو کرده دسته و جمع میکرد رد می شد خیلی خوب اسبانی بود
صاحب منصب سوار هائیکه همراه بودند پیاده شد امیر بهادر جنگ سوار اسب او شد و رکاب زد اسب قدری بازی کرد
بعد آمدیم منزل چائی خوردیم دندان مان درد میکرد در رفیق بگردش نوبی دکانهاشیکه نزدیک منزل کنار پارک است گردش
کردیم قدری اسباب خریدیم دیدیم جناب اشرف اتابك اعظم انجاد اطاق بلیار داشت رفیق پیش اتابك اعظم و با اتابك
اعظم قدری صحبت کردیم و ما هم آمدیم منزل پیش از شام وزیر دربار آمد دندانمان باز درد میکرد وکیل الدوله دوسه
تلگراف از عین الدوله آورده بود جواب مفصلی بخط خود مان نوشتیم بعلت دندان درد نمیتوانستیم درست شام بخوریم
فرستادیم وزیر دربار آمد و بدزد فخر المملک آمد روزنامه نوشت بعد ناصر همیون آمد بصیر السلطه هم بود بعد

خوابیدیم تا بیدار بودیم صدای نقل صدق الدوله بگوشمان میامد

§۴۰ — () §۴۱ — سه شنبه سلخ ربیع الثانی () — §۴۲

صبح از خواب برخاستیم دست و رو ما را شستیم و لباس پوشیدیم و رقیم پائین به آب خوردن و گردش کردیم جناب اشرف اتابک اعظم آمد خیل خوشوقت شدیم که اتابک خوب شده بود و گردش میکرد و قی اتابک اعظم آمد که پرنس و الفروکی وزیر تشریفات روس هم که برای آب خوردن اینجا آمده بحضور آمد با او هم قدری صحبت کردیم بعد اورفت جناب اشرف اتابک اعظم آب خورده بود ما بن شعر را برای او خواندیم (هران می که خوردی تورانوش باد) (روان توراهم خردتوش باد) اتابک اعظم هم این شعر را عرض کرد که نظامی بهمین مضمون ها ساخته است (و گرز آنکه با گل کتی نوش باد) (تورایادو گل را فراموش باد) بعد از آنکه این اشعار خوانده شد باز جناب اشرف اتابک اعظم رفت که فوجان دیگر آب تانویش را بخورد ما هم راه میرقیم و با فخر الملک و سیف السلطان صحبت میکردیم مهندس الممالک هم روزنامه اروپا میخواند ما هم گردش و صحبت میکردیم که جناب اشرف اتابک اعظم آمد عرض کرد چیز تماشائی است بیاید تماشا کنید نگاه کردیم دیدیم زنی ریش دار که بقدر دو قبضه ریش داشت و سیل داشت مثل مردها خیلی چیز تماشائی ضربی بود یک دختر بزرگی هم داشت همراهِش بود که دوازده سیزده سال داشت چند اولاد دارد اسمش هم مادام دات Delet بود مدتی تماشا میکردیم مردم هم جمع شده بودند تماشا و تمجیب میکردند بعد رقیم به تیراندازی فخر الملک و کیل السلطنه سیف السلطان بودند مبلغی پول نذر بستیم و از آنها بردیم و انعام دادیم بصاحب تفنگها و تیراندازی بعد آمدیم بالا جانی خوردیم اطبا آمدند ما را دیدند گراف و فن را که امیر بهادر جنگ پیشکش کرده بود آوردیم دادیم ناصر همایون از روی نوت های او نوشت دیدیم جمعی در پائین است رقیم دیدیم بازی پهلوان که چل بیرون آورده اند تماشا کردیم بعد رقیم بدکان عکاسی عکس انداخت عکس جناب اشرف اتابک اعظم را هم فرمودیم انداختند بعد آمدیم بالا قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم سوار شدیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار امیر بهادر جنگ حاجب الدوله شمس الملک سیف السلطان بصیر السلطنه عین السلطان با ما بودند رقیم محرا گردش کردیم همان جانی که دیروز زرقه بودیم خیلی با صفا و باروح بود در بین راه دروگری را دیدیم که درو میگردد با جناب اشرف اتابک اعظم صحبت میکردیم منظر خوبی داشت سوارهای فرانس هم آمدند که پس فردا آنجا مشق نظامی در حضور ما بکنند دو تاجچه هم دسته گلی برای ما آورده بودند انعامی بانهادادیم و بعد آمدیم منزل شام خوردیم و رقیم به تاتر این تاتر کمندی بود یعنی قلب بعضی اشخاص را ظاهر مینمودند سه پرده نشستیم خیلی خوب بازی بود در پرده چهارم برخاستیم آمدیم منزل جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار حاجب الدوله و عین السلطنه همراه ما بودند آمدیم بالا خانه شاهزاده عباسقلی میرزا و امیر آخور و بصیر السلطنه بودند نشستیم



﴿ سان سوار نظام در حضور مبارك اعلي حضرت قوشوكت اقدس شهبازي در كنتر كسويل ﴾

بصحبت کردن تا وقت خواب و بعد خوابیدیم

•—•—• (چهارشنبه غرة جمادی الاولى) —•—• *

صبح از خواب بیدار شدیم و ققیم به آب خوردن جلو عسارت قدری راه رفتیم و رقیم به تیراندازی با فخرالملك و سیف السلطان نذریندی کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم قدری تیراندازی کرد و کیل السلطنه و سایرین بودند بعد رقیم قدری پائین تر از پارک هم گردش کردیم و آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار بقدریک ساعتی استراحت کردیم دور بین های عکاسی که عکاس باشی فرستاده بود دیدیم یکی را پسندیدیم دندان ساز آمده بود دندانان را بیشتر زد خیلی اذیت کرد و پاک و تمیز کرد و رفت صاحب منصبان فرالس که باید فردا کار و زل و مشق نظامی بکنند با جناب اشرف اتابك اعظم بحضور آمدند همه اظهار التفات و احوالپرسی فرمودیم مرخص شده رفتند بعد برنس دالفروکی وزیر تشریفات روس بحضور آمد باز نش و دخترش قدری صحبت کردیم و رفتند ما هم نماز کردیم و سوار شدیم رقیم به تیراندازی کبوتر سه چهار تا کبوتر زدیم بعد دیگر حیفسان آمد سوار شدیم و رقیم بگردش قدری گردش کردیم صحرا خلی با صفا بود بعد آمدیم منزل مقارن غروب بود شام خوردیم و رقیم به تاتر این تاتر تمامش لال بازی بود قدری هم هوای تاتر گرم بود مثل اینکه آدم توی حمام گرم بارخت باشد جمعیت زیاد هم بودند پهلوی ما جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار فخرالملك، سیو بورکارل وزیر مختار فرالس و عین السلطنه نشسته بودند بعد از آنکه لال بازی تمام شد آمدیم منزل پیش خدمت ها بودند خیلی صحبت کردیم بعد خوابیدیم *

•—•—• (پنجشنبه دویم جمادی الاولى) —•—• *

صبح برخاستیم و رقیم برای آب خوردن آب خوردیم میرزا ابرهیم خان دکتر بود گردش کردیم . بعد منیر پاشا سفیر کیر عثمانی مقیم پاریس آمد با او قدری صحبت کردیم و رفت . بعد نهار خوردیم دو ساعت و نیم از ظهر گذشته رقیم به کار و زل یعنی اسب سواری و مشق نظامی جمعیت زیادی بودند دسته موزیک بود مارش ایرانی زدند مردم همه فریاد و بول شاه و بول شاه و بول پرس میکردند یعنی زنده باد شاه ایران و پاینده باد مملکت ایران خیلی خوب پذیرائی کردند حقیقتاً فرانسه ها خیلی اما بل هستند و دوست دولت ما هستند برنس و الفروکی بازن و دخترش بودند منیر پاشا سفیر عثمانی بود بقدر دوسه هزار نفر مردوزن بودند صاحب منصب های نظامی و دسته سوار آمدند دسته دسته اول یورتمه دو اندند . بعد بطور مارپیچ بعد چهار نعل دوره میزدند بعد به تاخت یکدسته از آنطرف یکدسته از اینطرف میآمدند از وسط هم میگذشتند بدون اینکه بهم بخورند خیلی خیلی خوب مشق میکردند خیلی خوششان آمد چیزیکه با دوسال قبل تفاوت داشت دوسال قبل بانزه حلقه هارا بر میداشتند ولی امروز حلقه نبود شمشیر بازی کردند اسب هارا از دیوارها شیکه گذاشته بودند تک تک دو بدو چهار بچهار میراندند خیلی تماشا داشت و خیلی خوب مشق میکردند سیصد نفر سوار بودند بعد از اتمام مشق آمدیم منزل

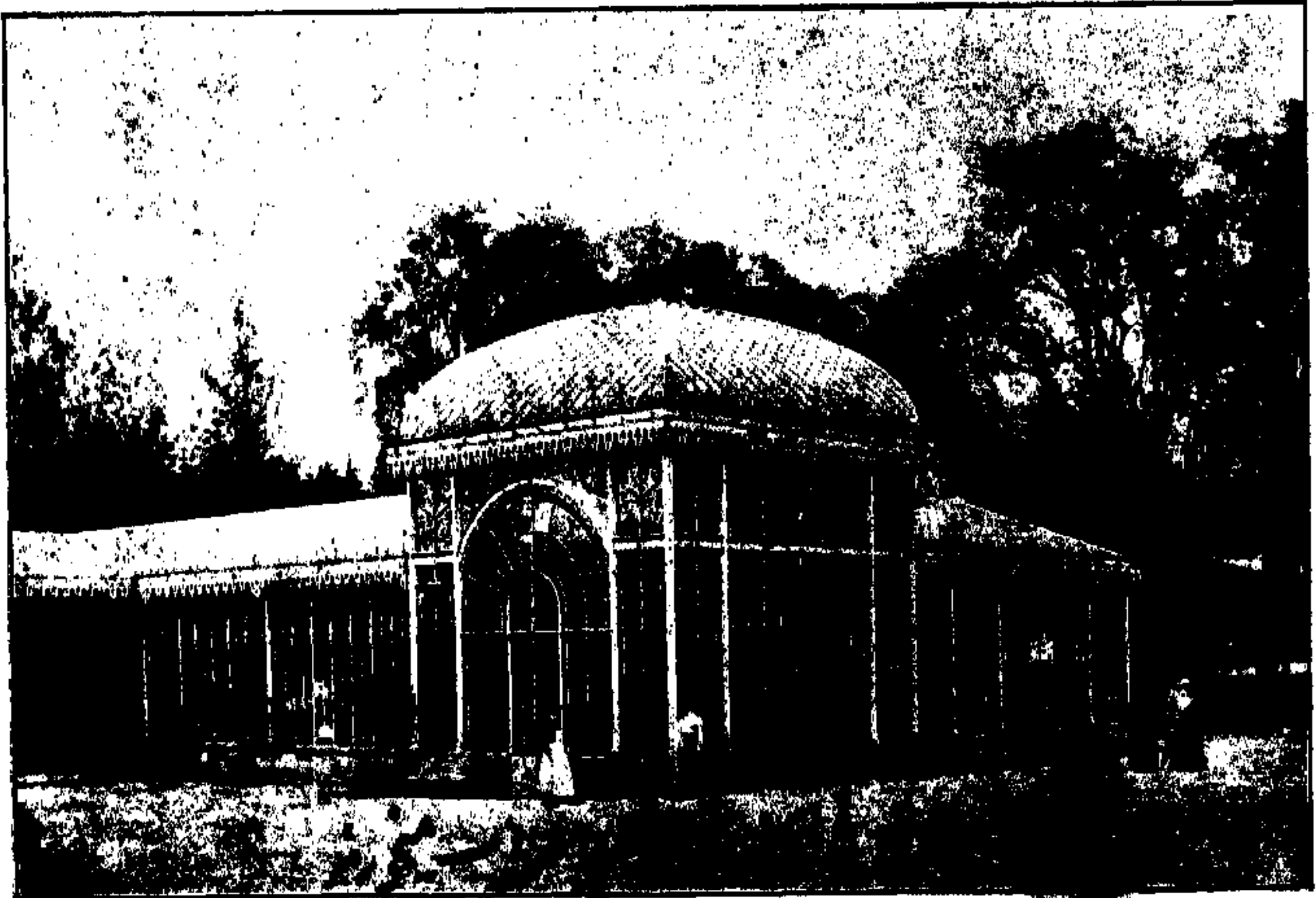
صاحب‌نصبان سوارهان صاحب‌نصبان پیرارسالی بودند . رقیم تیراندازی سی‌چهل فرانک نذر بستیم بردیم از فخر‌الملک هم بردیم . بعد رقیم به بازی پی‌شو یعنی اسب‌های کوچک که در روی صفحه با حرکت چرخ میدویدند و بازی است سیف‌السلطان بود تماشا کردیم بعد آمدیم کتاب فروشی بود چند جلد کتاب خریدیم و آمدیم منزل شام را از همه شب دیرتر خوردیم چون عصر نان خورده بودیم باجایی این بود که شام را دیر خوردیم بعد از شام تا نصف شب نشستم و بعد خوابیدیم *

— (جمعه سیم جمادی الاولی) —

صبح برخاستیم بعبادت معموله که در آب خوردن است جایی و نان نخورده شکم گرسنه رقیم به آب خوردن و حرکت کردن بعد از آنکه آب خوردیم و گردش کردیم جناب اشرف‌انابک اعظم هم آمد خیلی با انابک اعظم راه رقیم و صحبت کردیم موسیوسمین هم آمده بود از تخم گل‌هایی که خریده بود عرض کرد همینطور صحبت کنان رقیم تا در دکان‌ها و تماشا کردیم یک عطردان میناویک انگشتر الماس و زمره و چند بند ساعت خریدیم و گردش کرده آمدیم منزل با قوام‌السلطنه و سمدالدوله بعضی دستور العمل‌ها و فرمایشاتی که داشتیم دادیم در این بین نظر آقای عین‌السلطنه آمد عرض کرد موسیوسرپول را که خواسته بودید آمده است پیرارسال دو تا اتومبیل از او خریده بودیم فرمودیم بیاید آمد شرفیاب شد عرض کرد شش ساعته از پاریس با اتومبیل آمده‌ام که از راه آهن اکسپرس تندتر آمده بود از پاریس تا اینجا بعد خودمان رقیم پائین دیدیم همان اتومبیلی را که سابقاً کورس کرده و گرو برده بود سوار شده و آمده ترکیب ضربی داشت خیلی شبیه بود بکشتی‌های تریل دار زور و پنجاه اسب دارد دستور العمل دادیم برای ماهم اتومبیلی بسازد تا همین داشته باشد که بتوان کالسکه‌های دیگر را هم با او بست شمس‌الملک را هم فرمودیم برو دیار پاریس بکارخانه سریل دستور العمل لازم را برای اتمام اتومبیل بدهد بعد آمدیم بالانهار خوردیم هوا سرد و برق ضربی شد و باران شدیدی بارید دیگر سوار نشدیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم پائین گردش کردیم عرض کردند سینما تگراف اینجا است دیدیم پانوراما است مثل همانکه در کارلسباد دیده بودیم اگر میدانستیم اینطور است غیر رقیم یک بلیارد کوچکی هم اینجا بود با چند جهان‌نمای کوچک بلیاردش پیاله داشت جناب اشرف‌انابک اعظم بازی کرد تماشا کردیم بعد آمدیم منزل فخر‌الملک را دیدیم پرسیدیم چرا نیامدید عرض کرد احوالم خوب نیست نتوانسته بود بیاید خلاصه شام خوردیم و بعد از شام رقیم بتارکندی بود دو پرده که تمام شد برخاستیم و آمدیم منزل ساعت یازده بود یک ساعت هم منزل نشستم و بعد خوابیدیم *

« () — () § (شنبه چهارم جمادی الاولی) § () — () »

صبح از خواب برخاستیم نماز کردیم و دوباره خوابیدیم بعد از خواب که بیدار شدیم بعبادت هر روزه رقیم به آب خوردن سه گلاس آب که تمام شد راه زیادی رقیم برنس و الفروکی هم آمد قدری صحبت کردیم مرخص شد و



﴿ عکس گرونی است حکه در کنز کسویل برداشته شد ﴾

رفت که برود به پترزبورغ چند نفر از مردمی هم که بودند آمدند عکس ما را انداختند ما هم راه مبرقتم بعد رفتم بحمام حمام خوبی بود از حمام که بیرون آمدم آمدم منزل نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم بعد برخاسته نماز کردیم جناب اشرف اتابک اعظم را خواستیم کار داشتیم معلوم شد بگردش رفته اند رفتم پائین قدری گردش کردیم جناب اشرف اتابک اعظم هم آمدیچه ما گوله بازی میگردند ما هم تماشا میگردیم بعد رفتم به تیراندازی چند تیری به نشانه انداختیم بعد سوار کالسکه شده آمدم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار پیش ما بودند رفتم طرف جنگل اطراف بوا گردش کردیم و تفریح نمودیم آمدم منزل چائی خوردیم و رفتم پائین فخر الملک و سیف السلطان و موانق الدوله و حاجب الدوله همراه ما بودند پیاده خیلی راه رفتم توی خیابان گردش کردیم در این بین راه آهنی آمد بیست غربی صدامپکر خیلی تماشا داشت همینطور گردش میگردیم بکزن پیری بنا بر خورد با او صحبت میگردیم دیدیم بکزن دیگری با دو نفر یچه آمدند دهاتی بودند با او قدری صحبت کردیم دو پنجزاری هم با او صحبت فرمودیم یک پنجزاری هم به پیره زن دادیم بعد زنها چند نفر جمع شدند همه آنها نفری یک پنجزاری انعام دادیم دو تا سگ خیلی بزرگ بود با یک سگ کوچک سگهای بزرگ با سگ کوچک بازی میگردند سگهای غربی بودند بعد مراجعت کردیم بمنزل ساعت هفت و نیم شام خوردیم و هشت رفتم ستار فقط امشب در تار حقه بازی بود نشستم هر چند در این مدت حقه بازی زیاد دیده بودیم اما هیچ حقه بازی ندیده بودیم کارهای عجیب میگردند تا دو ساعت بنصف شب مانده بودیم و تماشا کردیم بعد آمدم منزل و خوابیدیم *

§۰ — (یکشنبه پنج جمادی الاولی) §۰ —

صبح بخوابیم بعبادت معموله آب خوردیم و راه رفتم و گردش کردیم بعد از اتمام آب رفتم بحمام از حمام که بیرون آمدم منزل آمده چائی خوردیم فخر الملک آمد فرمودیم روزنامه نوشت مهندس الممالک آمد روزنامه اروپ خواندم سیو دمرکان که در دوازده سال قبل در میان دو آب شرفیاب شده بود و او را دیده بودیم بحضور آمد چند جلد کتاب از مصنفات خودش که احوالات و انکشافات در شوشر و اسباب عتیقه که پیدا کرده و صورت آنها را هم در کتابها رسم کرده بود آورده تقدیم کرد قدری با او صحبت فرمودیم وزیر مختار فرانسه هم بود بعد رفتند ما هم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم شاگردهای مدرسه نوزانتیز *Nogentaise* فریب بیست نفر آمده بودند در حضور ما زیر بالاخانه ژیناستیک بازی کردند اشکال مثلت مربع و خمس از آدم میساختند خیلی خوب بازی کردند بعد نماز خواندیم و سوار شدیم جناب اشرف اتابک اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملک با مادر کالسکه بودند اول میخواستیم به مارتینل برویم چون دور بود رفتم ولی بسمت راه مارتینل رفتم قدری گردش کردیم از دهه دو تر دل سیک گذشتیم دو تا دختر دیدیم زیر درختهای گیلاس بودند اطراف راه هم سبزه و گل خیلی با صفا بود جای قهوه جی باشی را خالی کردیم که کاش اینجا بود چائی برای ما حاضر میکرد توی این سبزه ها جای اسلحه دار باشی را هم خالی کردیم که اگر اینجا

قنکهایش را میاورد میانداختیم بعد از تفرج برگشتیم بمنزل وزیر دربار موثق الدوله و حاجب الدوله و ندیم السلطان امروز نهار را مهمان مسیو سیمون هستند و از صبح رفته اند خانه سیمون و هنوز که ساعت هفت است مراجعت نکرده اند وزیر دربار ساعت هشت آمد با تو مییل آمده بود هیچده فرسنگ راه را یکساعته آمده بود موثق الدوله و حاجب الدوله و ندیم السلطان باراهن آمده بودند یکساعت عقب تر رسیدند زیرا که راه آهن در استاسیون ها معطل میشود خلاصه قدری توی پارک گردش کردیم رفتم تیراندازی از جناب اشرف اتابک اعظم چند مرتبه نذر بسته بردیم بعد آمدیم اطاق خودمان شام خوردیم و رفتم به تارکمدی بود دو پرده بازی شد بی تماشا نبود بعد از اتمام آمدیم بمنزل و خوابیدیم (*)

§ — § (دو شبۀ ششم جدای الاولی) § — §

امروز نهار را باید به مارتینیل برویم صبح برخاستیم رفتم به آب خوردن هوا هم خیلی سخت گرفته بود موثق الملك بود فغان اول آب را که خوردیم هوا بنای باریدن گذاشت اول نخواستیم برویم زیر گالری بعد باران شدت کرد مجبور شدیم و رفتم دیدیم جناب اشرف اتابک اعظم هم اینجا است قدری صحبت کردیم دم دکانها راه میرفتیم تا باران قدری ساکت شد آمدیم بالا چائی خوردیم اتابک اعظم هم رفت حمام دوش بزند اطبا قرار گذاشته اند بادوش آب گرم پایش را دوش بزند بعد اتابک اعظم آمدند سوار شدیم رفتم به مارتینیل جناب اشرف اتابک اعظم موثق الدوله امیر بهادر جنگل با ما در کالسکه بودند وزیر دربار حال نداشته نیامده بود هوا خوب بود سر کالسکه را باز کردیم و میرفتیم راه خیلی با صفا بود اطراف سبز و خرم و گاهی جنگل دیده می شد بعد باران گرفت بشدت سر کالسکه را بستیم رفتم تا رسیدیم به مارتینیل پیر ارسال که اینجا بودیم مارتینیل را ندیده بودیم فقط ویتل را دیده بودیم خیلی شبیه بود به پارک لائوسکی و رشوی هتل های متعدد دارد گالری سر پوشیده داشت از بلور اطاق بلیارد و سالون خوبی داشت اطرافش را از چوب مثبت ساخته بودند خیلی قشنگ بود در پارک گردش کردیم عکس زیادی از ما میانداختند ما هم چند شیشه عکس انداختیم بعد آمدیم نهار خوردیم چند کارت پستال هم بطهران نوشتم بعد آمدیم باز قدری گردش کردیم اینجا هم آب معدنی دارد که مردم میبند میخورند که برای کلیه نافع است از دکان های جلو چشمه بعضی اسبابها خریدیم گردش کردیم سه ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شدیم و مراجعت نمودیم اطراف راه جنگل و بعضی و اشته ها داشت بین جنگل های قره داغ و طوالش خیلی هوای خوبی بود آمدیم تا رسیدیم بجائی که راه شسته تقاطع میکرد راه آهن را زنی ایستاده بود در را باز نمیکرد تا راه آهن نیاید مایاده شده گفتیم در را باز کن مایاده بیایم رد شویم در را باز کرد مایاده گذشتیم همراهان هم پیاده شدند کالسکه ها هم آمده بسرعت گذشتند که ترن آمد و رسید ما در پنج شش قدمی ایستاده و تماشا میکردیم حقیقتاً مثل دیوی که سابق میگفتند تنوره میکشیده از توی جنگل پیدا شد و آمد مثل برق از جلو ما گذشت خیلی مهیب و تماشائی بود بعد ما هم سوار شده آمدیم منزل در پارک جلو منزل گردش



(عکس زنی ریشدار معروف است)



(عکس کروی است که حسب الامر مبارک‌هایونی برداشته شد)

کردیم و آمدیم بالا نماز کردیم شام خوردیم و رقیم به تار بعد از تماشای تار آمدیم منزل و خوابیدیم

(*) — (سه شنبه هفتم جمادی الاولی) — (*)

صبح برخاستیم نماز خواندیم دعاها مانرا خواندیم و باز خوابیدیم ساعت هفت بود که برخاستیم رقیم به آب خوردن آب خوردیم و خیلی راه رقیم جناب اشرف اتابك اعظم هم پائین بود آمدیش ما صحبت کردیم و رقیم تا تیر اندازی به نشانه هائی که گذاشته بودند تفنگ انداختیم و نذر بندی کردیم شخص شکارچی روسی آمده بود اسباب عکاسی آورده بود میخواست عکس ما را بپندازد و نمیتوانست بهزار زحمت عکسی انداخت بعد آمدیم بالاتهارى خوردیم بعد از نهار قوام السلطنه و سعد الدوله و عین السلطنه را خواستیم بعضی فرمایشات بانها فرمودیم و بعد خوابیدیم از خواب صبح برخاستیم باز رقیم پائین امروز هوا خیلی سرد است مثل زمستان شده از باران هائیکه این روزها آمده خیلی هوا را سرد کرده است قدری نوبى پارك گردش کردیم و رقیم در مغازه ها قدری اسباب خریدیم و آمدیم بالا حالتان قدری کسل شد و زیر دربار آمد دید الحمد لله تب نداشتیم اما خیلی کسل بودیم کاغذ زیادی بطهران برای حکام و سایرین وکیل الدوله نوشته بود آورد همرا خوانده صحه گذاشته دادیم جناب اشرف اتابك اعظم بفرستند نزدیک ضروب اتابك اعظم آمد مشیر الملك را که خواسته بودیم از بطرز بورغ آمده بود بحضور آورد فرمایشاتی که فرموده بودیم اتمام آنها را به رض رسانید تا یکساعت از شب گذشته اتابك اعظم بود و صحبت میکردیم مشغول شدیم حالتان بهتر شد بعد شام خوردیم بصیر السلطنه و ناصر هایون بودند بعد از شام هم تا نصف شب نشسته بودیم و صحبت میکردیم بعد خوابیدیم

(*) — (چهارشنبه هشتم) — (*)

صبح برخاستیم دندان هم همینطور درد میکند ماهم عبادت کرده ایم و راه میرویم میرزا ابرهیم خان دکتر آمدید زدولی دندان درد میکند ماهم تحمل داریم دستان هم کمی درد میکند از بابت این آبی است که میخوریم بعد رقیم پائین آب خوردیم و راه رقیم و گردش کردیم جناب اشرف اتابك اعظم آمد رقیم تیر اندازی قدری تیر اندازی کردیم بعد رقیم درد کانه قدری اسباب خریدیم دکتر شنیدر و غیره بودند صحبت کردیم آمدیم منزل نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم از خواب که برخاستیم کالسه خواستیم و سوار شدیم هواها اینروزها خیلی بد است سرد و باران میبارد و ما هم کسل هستیم برای آنکه خودمان را مشغول کنیم سوار شدیم اتابك اعظم مشغول بکاغذ نویسی طهران بود با ما سوار نشد فخر الملك سیف السلطان امیر بهادر جنگ با مادر کالسه نشسته بودند صحبت میکردیم رقیم تا رسیدیم به جنگ کاج خیابان خیلی با صفائی داشت پیاده شدیم قدری پیاده راه رقیم هوا هم کم باران میامد خیلی با صفا بود گردش کردیم باز سوار کالسه شدیم تا رسیدیم منزل شام خوردیم ساعت هشت رقیم به تار آمدی بود بازی کردند تماشا کردیم بعد آمدیم منزل و خوابیدیم

— (پنجشنبه نهم جمادی الاولی) —

صبح برخاستیم بعبادت معموله رفتم به آب خوردن آب خوردیم و گردش کردیم جناب اشرف اتابک اعظم بود صحبت میکردیم و راه میرفتم . بعد آمدیم بالانقاشی آمده صورت ما را بکشد ، بعد دگر دو وادکاک وندی آمدند معالجات کردند الحمد لله احوال ما خیلی خوب است قلب و معده در کمال خوبی است بعد از نهار رفتند ما هم نهار خوردیم درد دندان باقی است با هزار زحمت نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم بعد برخاستیم دسته موزیک آمده بودند موزیک زدند عبدالله میرزای عکاس آمده بود عکس ما را انداخت بعد سوار شدیم راهی که دیروز با فخر الملک و سیف السلطان رفته بودیم امروز هم بهمانجا رفتم جناب اشرف اتابک اعظم امیر بهادر جنگ حاجب الدوله همراه ما بودند رفتم گردش کردیم و آمدیم منزل امشب چراغان و آتش بازی است شب تولد حضرت مریم است و شب یازدهم ماه اوست . بعد شام خوردیم بعد از شام رفتم پائین اول رفتم آنجا تیکه موزیک میزدند مشق های ایرانی و غیره زدند دست راست ما جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار فخر الملک نشسته بودند طرف چپ وزیر مختار فرانسه موسیو بور کال موثق الدوله موثق الملک حاجب الدوله و یمن السلطنه نشسته بودند بعد از آنکه مفصلاً موزیک زدند رفتم به تماشا ی آتش بازی آتش بازی خوبی کردند تقریباً شبیه صورت سردر الماسیه ساخته بودند خیلی قشنگ بود بعد از اتمام آتش بازی آمدیم منزل چون شب جمعه بود آقا سید حسین روضه خواند و بعد از اتمام روضه خوابیدیم

— (جمعه دهم جمادی الاولی) —

صبح برخاستیم رفتم یک فنجان آب خوردیم دندان باز بشدت درد میکند و هنوز ول نکرده قدری راه رفتم و رفتم در مغازه ها گردش کردیم یک دست بندی بود ز مرد تقریباً دو بیست تومان میارزید صاحبش چهار صد تومان میگفت خیال داشتیم برای خازن اقدس بخریم ثمری نداشت دست بند دو بیست تومانی را چهار صد تومان بخریم یک ز مرد کوچکی برای او خریدیم که بدیم انگشت درست کنندان زن بلند قدیکه خیلی جاق بود و معروفه است آنجا بود یک میلیون پول شراب فروشی را این زن تمام کرده است ولیکن از فراری که گفتند حق با این بوده است چرا که آن مرد خیلی بیرو کثیف بوده و این زن خیلی لطیف و ظریف در جوانی نادم سرک با او بسر برده و آن شخص تمام مکت خودش را با این زن هبه کرده قدری خندیدیم و صحبت کردیم و آمدیم منزل چایی خوردیم اطبا آمدند صحبت کردیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم اسباب مشق شمشیر حاضر کرده بودند و بازی کردند تماشا کردیم بعد نماز خواندیم عبدالله میرزای عکاس آمده بود باز عکس انداخت بعد سوار شدیم رفتم بوتل جناب اشرف اتابک اعظم بود پرسیدیم فخر الملک و سیف السلطان آمده اند یا خبر معلوم شد یا آمده بودند بوتل خیلی با صفا بود خیلی غبطه خوردیم چرا این یازدهم روز را در بوتل نیامدیم

رقبه هاتل پلاس چقدر هاتل خوب باصافزهای خیلی خوشگل قصرهای خوب روز عید حضرت مریم هم بود جمعیت زیادی بود بعد گردش کردیم چای خوردیم بچه بازی میکردند مردم افسوس میخورند از اینکه ما میرویم بعد از تفرج و گردش سوار شده آمدیم منزل شام خوردیم و نماز کردیم و رفیم بتاتر تا ترضربی بود حقیقتاً حقوق زنهارا مینمودا و ضاع عشق بازی بود و بطوری خوب در آوردند که مجسم بود در بعضی واقعه بحالت آنها شخص رقت میکرد بعد از اتمام بازی آمدیم منزل نشستیم و قدری صحبت کردیم و بعد خوابیدیم *

« () — () * § (شنبه یازدهم جمادی الاولی) * § () — () »

صبح از خواب برخاستیم دوسه کاغذ بطهران نوشتیم امروز دیگر آب نخوردیم سعدالدوله اسبابهائیکه خواسته بودیم برای فنگرافی که امیر بهادر جنگ پیشکش کرده بود بیاورد که صدرا بگیرد آورده بود در حقیقت حالات تکمیل شد بوق زیادی هم آورده بود قدری ان اسبابهارا تماشا کردیم بعد رفتم حمام سرتن شوری کردیم و آمدیم بیرون دندانمان باز درد میکرد وزیر دربار را خواستیم دندانمان را بکشیم و وزیر دربار عرض کرد اگر حالا این دندان را بکشید دندان پهلویش را هم باید بکشید خوب است متحمل درد دندان بشوید تا برویم لندن بلکه انشاءالله انجام دندان ساز خوبی پیدا کنیم دو ایزند در دوش رفع شود با هزار زحمت نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم هنوز خوابمان نبرده بود که گارسن هاتل راه را که کرده یکدفعه وارد اطاق شد و بطوری درها را بهم زد که از خواب جستیم صدق الدوله و مؤید خلوت که مارامشت میزدند بطوری وحشت کردند که مؤید خلوت میخواست مرد که را بگیرد نگاه دارد بی خوابی سرمان افتاد دیگر خوابمان نبرد دندان هم درد میکرد و ناله میکردیم بعد برخاسته سرور و بی شسته آمدیم پائین جناب اشرف اتابک اعظم امیر بهادر جنگ بودند رفتم به تیراندازی جمعیت زیادی زن و مرد صف کشیده ایستاده بودند رفتم تیراندازی کردیم بعد سوار کالسکه شده آمدیم به گارتون حاضر و ایستاده منتظر مان این شعر را خواندیم (نجیب خویش را دیدم بیکسوی) (چه دیوی دست و پا اندر سلاسل) (نسیم در برش چون تخت بلقیس) (بجست او چون یکی عفريت حایل) خلاصه ترن حرکت کرد و آمدیم اطراف راه همه چمن و سبزه و حاصل بود درختهای تیریزی را انجامها تراش میکتند مثل سرو بنظر میاید درخت کاج و سرو زیادی هم بود با فخر الملک صحبت میکردیم این شعر را خواندیم (پای سروی بوستانی در گل است) (سرو مارا پای معنی در دل است) همینطور میآمدیم از بعض شهرها گذشتیم کارخانه آهن آب کن زیادی دیدیم آمدیم تا رسیدیم برود خانه موزل کشتی های دراز و باریکی روی رودخانه بود که با سب میکشیدند تماشا داشت همینطور صحبت میکردیم و میرفتیم تا شب شد شام خوردیم نماز خواندیم نیم ساعت به نصف شب ماندم رفتم اطاق جناب اشرف اتابک اعظم قدری صحبت کردیم و آمدیم اطاق خودمان و خوابیدیم اما تا صبح خوابمان نبرده ساعت از نصف شب گذشته از گار پاریس گذشتیم بعد از نماز صبح بقدر دو ساعتی خوابیدیم

§۰۰ — §۰۰ () یکشنبه دوازدهم جدی الاولی §۰۰ () — §۰۰

ساعت نه وارد بندرگاله شدیم هوامه و گرفته بود اما دریا الحمد لله سالم بود پیاده شدیم بقدر یکساعتی ماندیم تا بارها را از راه آهن بکشتی حمل نمایند کشتی انگلیس حاضر بود که ما را ببرد سیرهاروین و وزیر مختار انگلیس و علا السلطنه حاضر بودند بحضور آمدند کاپیتان کشتی هم بود رفتم و نشستیم به کشتی اول که از بندر وارد دریا شدیم قدری ما را گرفت رفتم توی اطاق دراز کشیدیم آقا سید حسین روضه خواند فخر الملک و سیف السلطان و سایرین آمدند همینکه قدری آمدیم يك وقت دیدیم وزیر دربار آمد که جوهر سر که را بدهید بصیر السلطنه و صدق الدوله و حاجب الدوله و ندیم السلطان افتاده اند آمدیم بیرون دیدیم صدق الدوله بصیر السلطنه خیلی احوالشان بهم خورده بحالتیکه روی صندلی افتاده بودند گفتم عکاس باشی عکس آنها را انداخت اسم این کشتی و یکتوریا است کشتی خیلی عالی خوبی است چندین اطاق دارد دو کشتی جنگی هم در اطراف کشتی ما اسکرت میکردند یکساعت و نیم روی دریا که آمدیم به بندر دور رسیدیم نزدیک به بندر از کشتی های جنگی احوالپرسی نمودیم اظهار مرحمت ما را بتوسط بیدق تبلیغ نمودند از کشتی های جنگی بنای شلیک را گذاردند و چندین تیرتوپ انداختند آمدیم تا رسیدیم به بندر پرنس آر تور Prince Artur و لرد کیتور Lord Kietor و کنتل هن لک Colonel Hon و اجزا بلدی و حاکم شهر و غیره استقبال نمودند و دسته سر باز که یکدسته بالباسهای ماهوت گلی و یکدسته هم سر باز بحری بودند دو طرف راه کنار دریا صف کشیده بودند دسته موزیک سلام ایرانی زد از جلو آنها با پرنس گذشتیم آمدیم تاهوتل که منزل ما است در سالون شاهزاده دوک و سایرین را معرفی کرد ما هم جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و سایر همراهان خودمان را معرفی کردیم بعد پرنس رفت ما هم نهار خوردیم باز دندانمان درد میکرد هر طور بود نهار را خوردیم چون دیشب درست نخوابیده بودیم خوابیدیم جناب اشرف اتابک اعظم راه فرمودیم برود بکشتی های جنگی که با ما اسکرت میکردند از قول ما احوالپرسی کند رفتند دو ساعت بفروب مانده مراجعت کردند ما هم چای خوردیم نماز خواندیم و سوار شدیم رفتم بگردش وضع عمارت های آنجا خیلی اختلاف دارد با سایر جاهای فرنگ اغلب دو طبقه است و از دو طرف راه پله دارد شیه است بعمارتهای ایرانی جلو عمارتها هم باغچه و گل کاریهای قشنگ خوب داشت قلعه های خیلی محکم ساخته اند در بالای تپه ها و کوه های اطراف دریا جناب اشرف اتابک اعظم عرض کرد بمازندان شیه است مثل این تپه ها ما هم در سهند دیده بودیم يك قلعه کهنه بود گفتند مال هزار سال قبل است و قبکه شهر دژر خودش دوک نشین علیحده داشته این قلعه مال آندوک بوده است تا بعد از مغرب گردش میکردیم بعد آمدیم منزل اطراف راه همه مردم اظهار بشاشت میکردند و هورا میکشیدند و زنده باد پادشاه ایران میگفتند شب راه شاهزاده آمد با ما شام خورد سایرین هم در اطاق خودشان شام خوردند بعد از صرف شام خوابیدیم

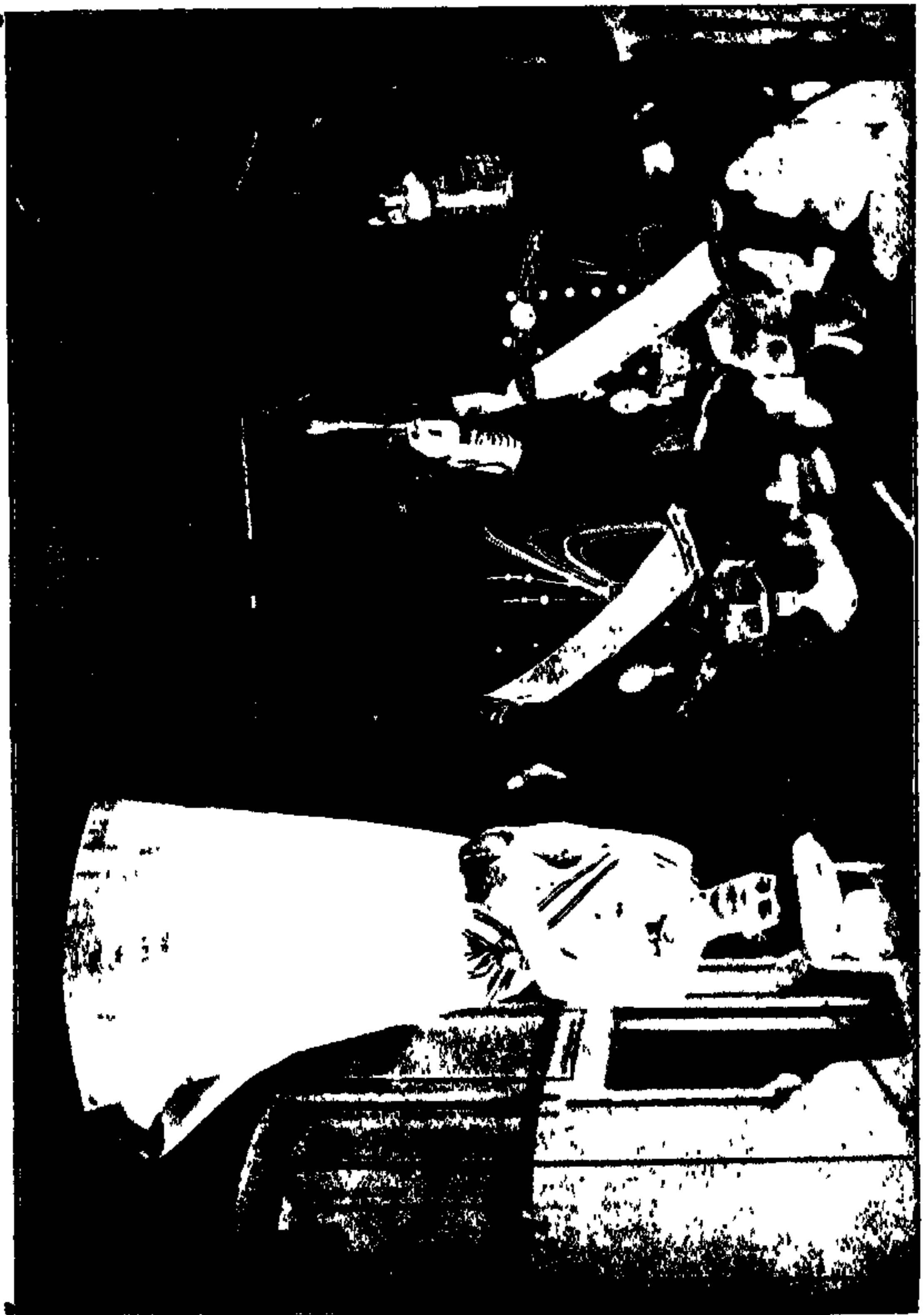
(*) — (دوشنبه سیزدهم) — (*)

صبح از خواب برخاستیم دریا هم متلاطم است و خیلی تماشا دارد با اینکه جلواطاق ماسقف آهنی مانع است از درست دیدن دریا ولی باز هر قدر که پیدا و نمایان است تماشا میکنیم و خیلی باصفا است ساعت نه لباس پوشیدیم و آمدیم پائین لر دیر حاکم شهر دژر و اجزا بلدی به حاضر بودند خطابه در تبریک ورود ما و اتحاد دوئین ایران و انگلیس خواندند خیلی اظهار خوشوقتی کرده بودند از ورود ما ما هم جوابی اظهار امتنان دادیم سیر هاردین وزیر مختار انگلیس ترجمه کرد آنها هم تشکر کردند بعد آمدیم ترن حاضر بود باپرس رقیم و نشستیم پرس و جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و موثق الملك و سیف السلطان و امین حضرت و آقا سید حسین و بصیر السلطنه در واکن ما بودند این واکن های انگلیس مثل سایر جاهانست که بهم دیگر راه داشته باشد از این واکن بان واکن نمیتوان رفت مگر اینکه ترن بایستد آدم پیاده شود برود و الا ممکن نیست خیلی هم تند میرفت ساعتی هشت فرسنگ میرقیم اما سرمان گنج زفت و خیلی خوب بود باران هم میبارید اغلب جنگل و سبزه و چمن در اطراف راه دیده می شد از بعضی تونل ها گذشتیم درخت های البالوی زیادی دیدیم که متصل بهم کاشته بودند مثل خزانه که درخت را خزانه میکنند خیلی قشنگ بود گو سفند های زیادی در محراب میچریدند همه سفید داغ کرده بودند و نمره گذاشته بودند آمدیم در ساعت ظهر وارد لندن شدیم اول که آدم بشهر لندن میرسد خانه هادو طبقه است بعد کم کم هر چه داخل شهر می شوند طبقات عمارات زیاد تر میشود آمدیم تا وارد گارشیدیم نواب پرس دگال ولیعهد دولت انگلیس با اغلب از رجال دولت انگلیس حاضر بودند پیاده شدیم نواب ولیعهد آنها را معرفی نمود ما هم همراهان خودمان را معرفی کردیم کالسکه های دولتی حاضر بود سوار کالسکه شدیم با اتفاق ولیعهد آمدیم منزل منزل ما را منزل سابق پادشاه ~~که~~ حالا ولیعهد منزل دارد قرار داده اند عمارت بسیار خوب و پارک باصفائی دارد قدری با ولیعهد نشسته صحبت کردیم . بعد ایشان رفتند ما هم نهار خورده بعد از نهار خوابیدیم الان که شش ساعت بعد از ظهر است و باران میبارد و کم کم خیال دارد هوا باز بشود مشغول نوشتن نوشته جات طهران هستیم فخر الملك را خاستیم و فرمودیم روزنامه را نوشت بعد وزیر امور خارجه انگلیس لر دلتان و بعضی از لردها آمدند و شرفیاب شدند ساعت یازده باید برویم به بوکنکام پالاسی مهمان ولیعهد هستیم به شام فخر الملك روزیکه از کنترکسویل میامدیم چه دانش که لباس رسمیش و نشان هایش توی او بوده خواسته بود با خودش بیاورد به گار موسیو پی رئیس هتل گفته بود من الان میدم بشما برسانند فخر الملك که آمده بود به گار دیده بود چه دان رسیده ما هم راه افتادیم لباس رسمی نداشت هر قدر خواست عذر بیاورد فرمودیم حکما بیاید فخر الملك هم رفت لباسی پوشیده همراه ما آمد رقیم به بوکنکام پالاسی ولیعهد بود صدر اعظم دولت انگلیس بالفور چمبران ژنرال روبرتس سپهسالار ژنرال کنچر و وزیر امور خارجه اغلب وزرا و جنرال ها بودند فخر الملك هم

آنطرف رو برو نشسته و بنامایان بود تماشا میکردیم و لیمهد برخاست و نطقی کرد تسبیح سلامتی ما خورد موزیک هم سلام ایرانی زد بعد ما برخاستیم ما هم سلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان و ولیمهد جام شرابی خوردیم و بعد از شام آمدیم در بالکن قدری گردش کردیم لر در برتس سپهسالار و زرنال کنچر که مأمور جنگ ترانسوال بوده اند نواب ولیمهد آورده و معرفی کرد برتس پیر مردی است از احوالات ترانسوال صحبت کردیم از قراریکه عرض کرد اراضی ترانسوال خیلی کم درخت است و جنگل ندارد کوه و پست بلندی زیادی دارد بقاعده باید شبیه به اراضی مشرق زمین باشد چمبرلن و سایر وزراء را هم معرفی کردند با همه آنها احوال پرسیدیم و صحبت فرمودیم بعد خدا حافظی کرده آمدیم منزل و استراحت فرمودیم

« () — « § § § سه شنبه چهاردهم جمادی الاولی § § § — « () »

صبح برخاستیم بعضی نوشنجات بطهران نوشتم ساعت یازده بیدارویم باز دید نواب ولیمهد جناب اشرف آتابک اعظم آمد رفتم باز دید خانه شان خیلی نزدیک بمنزل ما بود جناب اشرف آتابک اعظم و علاء السلطنه همراه ما بودند رفتم نشتم مدتی صحبت کردیم بسیار مهربان و خوش صحبت هستند دو تان دندان فیل در اینجا دیده شد که هر یک سه ذرع طول داشت و قطرش بقدر نیم ذرع بود پسر آقاخان محلاتی از هندوستان تعارف فرستاده بود تا امروز دندان فیل باین بزرگی ندیده بودیم بعد آمدیم منزل صدر اعظم دولت انگلیس و بعضی از لردها آمدند بحضور خیلی صحبت کردیم تمام وزرای مختار دول خارجه که در لندن هستند بحضور آمدند میان وزیر مختارهایی که سیاه رنگ بود وزیر مختارهایی بود لر دندی پدر کزنندی هم بحضور ما آمد پیر مرد ریش سفید خوش روئی بود با همه اظهار تفقد و احوال پرسیدیم فرمودیم بعد سرخص شده رفتم ما هم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم وقتی میخواستیم بخوابیم هوا صدای غریبی کرد درعد و برق شد باران شدیدی بارید از خواب که برخاستیم کالسکه خواستیم و رفتم بمادام توس اسم بگرفتی است که این خانه را خریده و موزه درست کرده است و بعد او گذار بملت کرده است بشرط اینکه همیشه انجارا درست نگاه دارند و باسم مادام توس مسمی نمایند که اسم او بماند خلاصه رفتم بمادام توس جمعیت زیادی جمع شده بودند از کالسکه پیاده شده وارد شدیم و از پله ها بالا رفتم طبقه دویم عمارت سلاطین قدیم انگلیس را تا بحال تماماً ساخته اند از موم اغلب از سلاطین روی زمین و رجال معروف بزرگ دنیا از موم ساخته اند بطوریکه ابد معلوم نمیشود آدم است یا موم مگر انسان بدقت مدتی نگاه کند و به بند بچرکت هستند آنوقت بداند که از موم ساخته اند خیلی خوب درست کرده اند اسباب حیرت میشود جنگ ترانسوال و جنگ متمهدی را طوری ساخته اند که فی الواقع مثل این بود ما خودمان در آنجنگ حضور داشته ایم اینطور مجسم کرده اند صورت خود ما را هم ساخته بودند ولی چندان شبیه نبود صورت شاه شهید را هم عرض کردند بوده است خواهش کردیم مجدداً بسازند و بگذارند که در اینجا پیاده کار بماند خیلی گردش و تماشا کردیم و بعد آمدیم پائین جمعی نشسته بودند غذا میخوردند گذشتیم سه نفر شتر و دوسه نفر عرب بود دو



(موقع است گاه علیحضرت قدرت اقدس هایونی ارواحنا فدا با علیحضرت پادشاه انگلستان و امیر اطوار هندوستان و علیاحضرت امیر اطریس)
(انگلستان و هندوستان در کتبی ملاقات فرمودند)